

فصلنامه تاریخ اسلام

سال پنجم، بهار ۱۳۸۳، شماره مسلسل ۱۷، ص ۱۱۹-۱۳۴

وزارت بدر الجمالی

رمضان صیقل*

مستنصر (خلافت ۴۲۷ - ۴۸۷ق) یکی از معروف‌ترین خلفای فاطمی مصر است که مدت زیادی بر مسند قدرت بود. دوران او با این‌که فراز و نشیب‌های زیادی داشت؛ اما یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین دوره‌های تاریخ دولت اسماعیلی مذهب مصر به شمار می‌رود. هنگامی که حکومت اسماعیلی مصر، در سرایش سقوط قرار گرفت و خطرات داخلی و خارجی آن را تهدید می‌کرد، وزارت به شخصی به نام بدر الجمالی (وزارت ۴۶۶ - ۴۸۷ق) سپرده شد و او توانست مشکلات را یکی پس از دیگری پشت سر بگذارد.

در این پژوهش، اقدامات سیاسی، اجتماعی و عمرانی بدر و اوضاع بحران زده مصر، همزمان با به قدرت رسیدن او، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

واژه‌های کلیدی: مصر، اسماعیلیه، فاطمیان، مستنصر، بدرالجمالی.

السید الاجل امیر الجیوش^۱ ابوالنجم، بدر بن عبدالله معروف به بدر الجمالی، از وزیران بزرگ عصر مستنصر فاطمی (وزارت ۴۶۶-۴۸۷ق) بود و نقش تعیین کننده و اثر گذاری در اواخر حکومت وی بر عهده داشت. او در دوره‌ی وزارتش، که بیش از بیست سال به طول انجامید، منشأ خدمات زیادی شد، به طوری که می‌توان ادعا کرد دولت فاطمی را از زوال و نابودی نجات داد. بدر الجمالی، غلامی بود از غلامان جمال الدولة بن عمّار و به همین دلیل به اعتبار نام آقا و سرور خود، به بدر جمالی معروف شد^۲ جمال الدولة، حاکم فاطمی دمشق بود.^۳ بدر، غلامی ارمنی بوده که اصل او را از ارمنستان می‌دانند.^۴ ابن کثیر دمشقی، او را این‌گونه وصف می‌کند:

صاحبُ جیوش مصر و مدبّر الممالک الفاطمیة کان عاقلاً کریماً محباً للعلماء و...
دارت از مة امور علی آرائه فتح بلاداً کثیرة و امتدت ایامه و بعد صیته و امتدحه
الشعراء؛^۵ فرماندهی لشکریان مصر و تدبیرکننده امور سرزمین‌های فاطمی، مردی
عاقل و بخشنده و دوستدار دانشمندان بود... امور کشور را بر اساس نظرات خویش اداره
کرد و سرزمین‌های زیادی را فتح کرد و روزگارش طولانی و شهرتش فراگیر و ممدوح
شاعران شد.

در مجمع التواریخ السلطانیة آمده است که بدر مستنصری که مدت‌های مدید، مدیر و مدبر و دستور مملکت مستنصر بود، مردی معتبر، کافی و شجاع و سماح بود.^۶
جمال الدولة بن عمّار، حاکم فاطمی دمشق، به تربیت این غلام ارمنی نژاد همت گماشت
و او را تربیت کرد و از معدود مردانی شد که دارای اراده‌ای قوی و شهامتی زیاد بود. او ابتدا
حاجب امیر دمشق شد و سپس - بعد از آن که امیر دمشق از دنیا رفت و تا رسیدن امیر جدید،
ابن منیر - اداره‌ی امور شهر را بر عهده گرفت.^۷ در این زمان خلافت فاطمی به مستنصر
رسیده بود.

ابو تمیم معد بن الظاهر از بزرگ‌ترین خلفای فاطمی است که سال‌های طولانی حکومت کرد. در حالی که بیش از هفت سال و دو ماه از عمرش نگذشته بود، در روز پنج‌شنبه ۱۸ ذی‌حجه‌ی سال ۴۲۷ قمری به عنوان خلیفه با او بیعت کردند^۸ و پس از شصت سال خلافت، در شب عید غدیر، ذی‌حجه‌ی سال ۴۸۷ قمری از دنیا رفت.^۹

بدر دو بار از طرف مستنصر به حکومت دمشق منصوب شد. در نوبت دوم وقتی خبر از دنیا رفتن فرزندش شعبان را در عسقلان شنید، از دمشق خارج شد و به عسقلان رفت. در این هنگام سپاهیان از فرصت استفاده کردند و بر او شوریدند و قصرش را ویران کردند.^{۱۰} او سپس به نیابت از مستنصر به حکومت عکا رسید.^{۱۱} ابن خلکان در این باره می‌نویسد که او از طرف صاحب مصر به نیابت حکومت شهر صور منصوب گردید و گفته شده عکا.^{۱۲} او در شرح حال مستنصر فاطمی این اشتباه خود را تصحیح کرده و چنین می‌نویسد:

بدر الجمالی قبل از رسیدن به وزارت، صاحب عکا بوده است.^{۱۳}

ابی‌الفداء نیز در تاریخ خود می‌نویسد:

بدر قبل از رسیدن به مصر، امور سواحل شام را در دست داشت.^{۱۴}

به هر حال آنچه که مسلم است این است که بدر قبل از رسیدن به وزارت، والی شهر عکا بوده و از عکا به طرف مصر حرکت کرده است.^{۱۵}

اوضاع مصر قبل از رسیدن بدر به وزارت

قبل از رسیدن بدر الجمالی به مصر و پیش از آن که به وزارت برسد و به امور کشور سر و سامان دهد، دولت فاطمی دچار مشکلات و ناآرامی‌ها و آشفتگی‌های زیادی بود. مستنصر در حالی که قدرت رسید که کودکی بیش نبود و قدرت چندانی نداشت تا بتواند بر مشکلات غلبه کند. طبیعی است که قدرت در دست وزیران و نزدیکان او باشد. یکی از افرادی

که در این زمان قدرت زیادی داشت و در تباهی و نابسامانی‌های دولت و حکومت تأثیرگذار بود، نظاره مادر مستنصر بود. او زنی سودانی بود و در سال‌های اولیه‌ی حکومت خلیفه، نایب حکومت بود و قدرت واقعی در دست او و وزیری به نام علی بن احمد جرجایی (دوره وزارت ۴۱۸-۴۳۶ ق) بود. مادر مستنصر که به توطئه چینی و نیرنگ‌بازی سرگرم بود، با مرگ جرجایی در سال ۴۳۶ قمری یگانه کسی بود که قدرت را در دست گرفت و این اقتدار سیاسی مدّت‌ها در دست وی باقی ماند.^{۱۶} از آن‌جا که او خود سودانی بود، عده‌ی زیادی از بردگان سودانی را خریداری و به امور نظامی و سپاهیگری تشویق نمود. و ناگفته پیداست که مادر خلیفه همیشه و در همه حال از آنها حمایت می‌کرد.^{۱۷} او بر امور مستولی شده بود و همه‌ی قدرت را در دست داشت و خلیفه با وجود او کاره‌ای نبود.^{۱۸}

مادر خلیفه یک بازرگان یهودی به نام ابوسعید ابراهیم تستری (شوشتری) را به مصر آورد و وزیر و مشاور خود قرار داد و روابط نزدیکی با این بازرگان یهودی برقرار کرد. این بازرگان یهودی دوست و معاشر خلیفه شد و نفوذ زیادی در دستگاه حکومت فاطمی پیدا کرد. از این زمان به بعد، مناصب دولتی، به یهودیان سپرده شد، تا جایی که یکی از شاعران آن عصر، اشعاری در این زمینه سرود که مضمون آن چنین است:

یهودیان در این زمان به نهایت آرزوهای خود رسیدند و حاکم و عزتمند شدند و ثروت در دست ایشان است. و بعضی از ایشان مشاورند و برخی امیر. ای اهالی مصر شما را نصیحت می‌کنم یهودی شوید که فلک هم یهودی شد.^{۱۹}

با اشاره‌ی ابراهیم تستری، ابو نصر صدقة بن یوسف فلاحی، به وزارت رسید. او نیز که در ابتدا یهودی بود و سپس به مذهب اسماعیلی گرویده بود، از سال ۴۳۶ تا سال ۴۳۹ قمری وزارت را عهده دار شد. ابراهیم تستری و ابونصر فلاحی، با هم به تدبیر امور می‌پرداختند و زمام امور را در دست داشتند. پس از مدتی میان این دو اختلاف درگرفت و فلاحی تستری را

کنار زد و کارها را عهده دار شد. فلاحی غلامانی از ترکان را تحریک کرد و تستری را به قتل رساند. این کار بر مادر خلیفه گران آمد و فرزند را به کشتن وزیر تحریک کرد. مستنصر نیز او را دستگیر و پس از نه ماه به قتل رساند.^{۲۰}

پس از فلاحی وزیران زیادی به قدرت رسیدند که همه‌ی آنها وزیرانی نالایق و بی‌کفایت بودند و یکی پس از دیگری روی کار آمدند و اوضاع آشفته‌تر شد. در این میان تنها وزیر با کفایت و لیاقتی که به قدرت رسید، قاضی ابومحمد حسن بن علی یازوری بود.^{۲۱} او ۸ سال وزیر بود و تا حدودی اوضاع آشفته و نا آرام را سر و سامان داد. با وجود این نزاع‌ها وجود داشت. صاحب مجمع التواریخ السلطانیه، درباره‌ی حوادث سال ۴۴۹ قمری می‌نویسد:

میان طوایف عساکر مستنصر در این سال واقعه‌ای اتفاق افتاد. به مصر گروهی انبوه هلاک گشته و عاقبت صلح کرده و میان طایفه عبید و مشارقه به قاهره معزیه و قعه‌ای عظیم افتاد چنانکه سه هزار کس به قتل آمدند.^{۲۲}

پس از قتل یازوری در سال ۴۵۰ قمری نا آرامی‌ها و ناامنی‌ها مجدداً آغاز شد و قبل از این‌که مرد با کفایت و لایقی چون بدر الجمالی امور دولت را بر عهده گیرد، در مدت ۹ سال، ۴۰ وزیر امور دولت را یکی پس از دیگری در دست گرفتند.^{۲۳} تا این‌که بدر الجمالی آرامش را به کشور بحران‌زده‌ی مصر باز گرداند. این وزیران به نام وزارت قانع بودند و فرمان آنها در هیچ جا اطاعت نمی‌شد. فتنه‌ها و ناآرامی و یأس و ناامیدی همه جا را فرا گرفته بود و دزدان در دریا و خشکی بر جان و مال مردم دست اندازی می‌کردند. در این هنگام بود که مستنصر از بدر الجمالی دعوت کرد که برای سر و سامان دادن به اوضاع آشفته، به مصر بیاید و او از عکا، با ده کشتی و سپاهی گران از جنگجویان به طرف مصر به راه افتاد.^{۲۴} بدر در زمستانی که هیچ کس بر کشتی سوار نمی‌شد به طرف قاهره حرکت کرد و در غروب روز چهارشنبه، دو شب مانده از جمادی اولی سال ۴۶۶ قمری و به قولی در آخر همان ماه به قاهره آمد.^{۲۵} بدر

الجمالی قدرت را در دست گرفت و خلیفه ولایت بدو داد، گردنبندی از گوهر بر گردنش انداخت و او را السیدالاجل امیر الجیوش لقب داد.^{۲۶}

شورش ناصرالدوله‌ی حمدانی

مقارن به قدرت رسیدن بدر، مصر گرفتار فتنه‌ی ناصر الدوله‌ی حمدانی بود. این ناصر الدوله از نوادگان ناصرالدوله بن حمدان بود و بر مصر چیره شد و با استبداد به حکومت پرداخت و به قدرت مادر مستنصر خاتمه داد و بر او دست یافته و ۵۰ هزار دینار اموال او را مصادره کرد.^{۲۷} حسین ابن ناصر الدوله و برادرش ابوالمطاع، پس از فروپاشی دولت حمدانیان، به مصر پناهنده شدند. ابوالمطاع که شاعری شیرین گفتار و ملقب به وجیه الدوله بود، در زمان حکومت ظاهر (دوره حکومت ۴۱۱-۴۲۷ ق) در مصر زندگی می‌کرد و از طرف خلیفه به حکومت اسکندریه نیز رسیده بود^{۲۸} و در سال ۴۲۸ قمری در مصر از دنیا رفت. اما حسین بن ناصر الدوله در مصر صاحب پسری شد به نام حسن که به ابو محمد ناصر الدوله لقب یافت و توانست در دوران مستنصر عملاً حاکم مصر شود. او وقتی بر مصر چیره شد عطایا و حقوق سربازان را زیاد کرد که در نتیجه خزانه‌ی حکومت خالی شد و نیز ائتلافی با شریف حیدره بن الحسن الحسینی و حازم بن جراح و برادرش حمید بن جراح تشکیل داد. حازم و حمید از امرای شام بودند که ۲۰ سال در حبس مستنصر بودند. این سه تن، توطئه‌ای طراحی کردند که بدر الجمالی را به قتل برسانند و در این راه ۴۰ هزار دینار خرج کردند.^{۲۹} آنها تصمیم گرفتند که بعد از کشتن بدر، مستنصر را خلع کرده و به جای او حیدره بن حسن را که سید هاشمی صحیح النسب بود، به قدرت برسانند. در این هنگام سپاهیان مصر به دو دسته تقسیم شده بودند، دسته‌ای طرفدار ناصر الدوله و دسته‌ای مخالف او بودند. خلیفه از این توطئه آگاه شد و نامه‌ای عتاب آلود به ناصر الدوله فرستاد و لطف و مرحمت گذشته را به یاد او آورد. ناصرالدوله قاصد

خلیفه را به باد تمسخر گرفت و مستنصر نیز از ایلدگز ملقب به اسدالدوله، رئیس ترکان، کمک خواست و او نیز ناصر الدوله را شکست داده و وی به اسکندریه متواری و خانه و دارایی‌هایش غارت شد. بعدها حسن ناصر الدوله، دختر ایلدگز را به زنی گرفت، اما با این وجود ایلدگز او و برادرش تاج المعالی را به کمک غلام خود، گمش تکین، کشت. سپس ایلدگز ناصر الدوله را به وضع فجیعی مثله کرد و هر تکه از بدنش را به شهری فرستاد.^{۳۰} سپس بقیه‌ی حمدانیان مقیم مصر را تا آخرین نفر کشتند.^{۳۱} شریف حیدره بن حسن نیز که امید خلافت داشت، توسط بدر الجمالی کشته شد.^{۳۲} هدف ناصر الدوله در ایامی که بر اوضاع چیره بود، در ابتدا این بود که خطبه به نام خلیفه قایم عباسی (دوره خلافت ۴۳۳ - ۴۶۸ ق) بخواند.^{۳۳} او در اهانت به مستنصر مبالغه کرد تا جایی که وقتی ناصر الدوله پیکری برای طلب به دربار خلیفه فرستاد. پیک، خلیفه را در حالی دید که روی حصیری نشسته بود و غیر از سه خدمتکار کسی در کنارش نبود. پیک گزارش را به ناصر الدوله داد و امیر حمدانی روزی صد دینار مستمری برای مستنصر مقرر کرد.^{۳۴}

بروز قحطی و خشکسالی در مصر:

آنچه که اوضاع مصر را آشفته‌تر می‌ساخت، بروز قحطی بود که در این ایام به وقوع پیوست و به مدت ۷ سال گریبانگیر مردم بود (۴۵۷ - ۴۶۴ ق). آب نیل در این زمان بسیار کم شده بود و به دنبال آن قحطی و گرسنگی و فقر و بیماری و گرفتاری فراگیر شد. چنین قحطی‌ای تا آن زمان سابقه نداشته است، تا جایی که مستنصر از ابن وهب، صاحب دیوان الانشاء، چهارپایی به عاریت می‌گیرد تا خدمتکارش که چتر را در دست داشته، بر آن سوار شود.^{۳۵} عده‌ی زیادی از مردم ترک وطن کردند و بسیاری کشته شدند و بعضی، بعضی دیگر را می‌خوردند و گوشت چهارپایان نیز خورده می‌شد. در این ایام گوشت سگ، به ۵ دینار و گوشت

گربه، به ۳ دینار فروخته می‌شد.^{۳۶} امرا و بزرگان از شدت نیاز و گرسنگی در اثر قحطی، برای خدمت به مردم به حمام‌ها آمده بودند. وقتی چهارپای ابوالمکارم شرف بن اسعد، وزیر مستنصر، بر در قصر خلیفه مورد دستبرد قرار گرفت، غلام او از شدت ضعف نتوانست جلوی مهاجمان را بگیرد.^{۳۷}

به هر حال بدر الجمالی، در چنین وضعیتی به مصر آمد و اوضاع آشفته را آرام کرد. ابن تغری بردی، معتقد است که بدر در سال ۴۶۶ قمری وارد مصر شد.^{۳۸} ابن خلکان نیز بر همین عقیده است.^{۳۹} اما مقریزی ورود او را به قاهره اواخر جمادی الاولی سال ۴۶۵ قمری می‌داند.^{۴۰} بدر پس از این که قدرت را در دست گرفت، فرمانروای واقعی مصر شد و مستنصر با وجود بدر، در خلافت کاره‌ای نبود.^{۴۱} بدر به کمک و پشتیبانی سپاهیان خود، بر مردم حکومت می‌کرد^{۴۲} و به اصلاح امور می‌پرداخت. نا آرامی‌ها و آشوب‌ها را یکی پس از دیگری سرکوب کرد و قدرت خود را گسترش داد. همچنین او خراج ۳ سال را بر مردم بخشید.^{۴۳} مستنصر وزارت شمشیر و قلم را بدو واگذاشت و قاضیان و داعیان و دیگر مستخدمین، تحت سیطره‌ی او درآمدند و او اختیار تام پیدا کرد. فقط مؤید الدین شیرازی در کار دعوت باقی ماند؛ چون گمان می‌رفت خلیفه در دعوت بدر به مصر، با او مشورت کرده است. بدر پس از مرگ مؤید در سال ۴۷۰ قمری امور دعوت مذهب اسماعیلی را نیز بر عهده گرفت.

بدر برای این که قدرت ترکان را که سال‌ها در امور دولت خلل ایجاد کرده بودند محدود کند، ابتدا خود را دوستدار و رفیق آنها نشان داد و امرای ترک نژاد را به یک مهمانی دعوت کرد و همه‌ی آنها را از دم تیغ گذراند.^{۴۴} سپس در سال ۴۶۸ قمری ابن الحیرق قاضی شهر اسکندریه و جماعتی از فقها و بزرگان شهر را دستگیر کرد و اموال زیادی از آنها مصادره نمود.^{۴۵}

اتسزبن اوق ابن خوارزمی الترمکی،^{۴۶} از رؤسای ترکمن و در خدمت فاطمیان بود. اما در

سال ۴۶۳ قمری شورش کرده و اورشلیم را به تصرف درآورد و در فلسطین و شام امارتی تشکیل داد. او شهر دمشق را در سال ۴۶۸ قمری گرفت و سپس به قاهره لشکر کشید. اما بدر سپاهیان از اعراب و غیر اعراب جمع‌آوری کرد و از مردم بلاد جهت دفع شورش او یاری خواست. سرانجام اتسز شکست خورد و عده‌ی زیادی از همراهانش از جمله یکی از برادرانش کشته شد.^{۴۷} بدر سپس به فرماندهی یکی از سردارانش به نام نصر الدوله، دمشق را محاصره کرد اما اتسز به تتش بن آلب ارسلان پناه برد. تتش به کمک او آمد و اتسز برای دیدارش تا بیرون شهر آمد ولی تتش به خاطر تأخیرش او را مورد مواخذه قرار داد و همین امر را بهانه‌ای قرار داد و اتسز را کشت. پس از آن، تتش دمشق و به دنبال آن سراسر شام را گرفت.^{۴۸}

حسن صباح و بدر الجمالی

از جمله حوادث مهم دوره‌ی وزارت بدر، دیدار حسن صباح از مصر است. حسن که در سال ۴۶۷ قمری از ری به اصفهان - که در آن روزگار مرکز دعوت اسماعیلیه بود - آمد، در سال ۴۶۹ قمری به طرف مصر حرکت کرد. در این زمان المؤید شیرازی، داعی الدعاء بود. حسن صباح در سال ۴۷۱ قمری وارد قاهره شد.^{۴۹} در این‌که آیا حسن با خلیفه‌ی فاطمی مصر دیدار داشته یا نه، نظرات مختلفی وجود دارد. برخی معتقدند با مستنصر دیدار داشته است.^{۵۰} ولادیمیرونا، از محققان و دانشمندان معاصر، دلایلی ذکر می‌کند مبنی بر این‌که حسن با خلیفه دیدار نداشته، از جمله این‌که اگر دیداری انجام شده بود، حسن صباح آن را اعلام می‌کرد تا بر احترام خود بیافزاید.^{۵۱} مستنصر هر چند حسن را ندید، اما فعالیت او را تأیید کرد و او را می‌ستود. هدف حسن از اقامت - یک سال و نیمه‌اش - در مصر این بود که معلومات خود را کامل کرده و با بزرگان اسماعیلی آشنا شود. موفقیت حسن در دربار فاطمی، سبب حسادت بدر الجمالی شده بود و بدر الجمالی او را رقیب خود می‌دانست.

چندی بر نیامده بود که میان سیدنا و امیر الجیوش بساط خصومت شد.^{۵۲}

در این احوال، المؤید شیرازی، داعی الدعاة بزرگ اسماعیلی، از دنیا رفت و این مقام نیز به بدر الجمالی رسید. دشمنی ایجاد شده میان بدر و حسن صباح، سبب شد که بدر حسن را از مصر اخراج کند.^{۵۳} ولادیمیرونا دلیل مهم این دشمنی را دشمنی امیر الجیوش با نزار و هواداران او بیان می‌کند.^{۵۴} نزار کسی بود که پیروانش معتقد بودند مستنصر او را به جانشینی خود برگزیده اما بدر او را با دسیسه و حيله از امامت بر کنار کرده است.^{۵۵} در ذی‌قعدة‌ی سال ۴۷۷ قمری پسر بزرگ بدر به همراه عده‌ای از سرداران، علیه پدر طغیان و توطئه‌ی قتل او را طراحی کرد، اما بدر او و چهار تن از امیران را گرفت و آن چهار تن را گردن زد و سپس پسر را بخشید. برخی گویند او را از غذا محروم کرد تا مرد.^{۵۶} ابن تغری بردی این حادثه را در حوادث سال ۴۷۸ قمری بیان کرده است.^{۵۷}

در سال ۴۸۲ قمری بدر شهر صور را از پسر قاضی عین الدوله که پس از مرگ پدر جانشین او شده بود، گرفت. سپس شهر صیدا را گرفته و از آن جا به عکا رفت و آن را محاصره کرد و شهر را گشود و به دنبال آن شهر جُبیل را تصرف نمود و فرمانروایانی بر این بلاد گماشت.^{۵۸} منیر الدوله حاکم صور در سال ۴۸۶ قمری بر بدر شورید ولی بدر او را دستگیر کرد و به مصر برد و به قتل رساند. امیر الجیوش بدر الجمالی، در ذی‌قعدة‌ی سال ۴۸۷ قمری یک ماه قبل از مرگ مستنصر، در حالی که سنش متجاوز از ۸۰ سال بود، درگذشت.^{۵۹} ابن خلدون تاریخ وفات بدر را ربیع الاول همین سال (۴۸۷ ق) می‌داند.^{۶۰} بدر الجمالی در مسجدی در دامنه کوه الْمُقَطَّم به خاک سپرده شد.^{۶۱}

از دوستان بدر که از سایرین مشهورتر بودند می‌توان امین الدوله لایز و افتکین را نام برد، مستنصر لایز را فرا خواند تا او را به جای بدر برگزیند. از این رو افتکین از این کار دلگیر شده و با جماعتی از سپاهیان، بر علیه مستنصر شوریدند و به قصر خلافت وارد شده و ضمن

توهین به او، وی را تهدید نمودند. از این رو مستنصر ناچار شد فرزند بدر به نام ابوالقاسم افضل شاهنشاه را به جای پدر به وزارت منصوب کند.^{۶۲} بدر الجمالی شیعه دوازده امامی بود و به گفته‌ی ابن خلدون، به مذهب امامیه سخت پایبند بود.^{۶۳} برخی از منابع نیز او را اسماعیلی مذهب معرفی می‌کنند. هاجسن می‌نویسد بدر واقعاً اسماعیلی مذهب بود؛ اما گویا او و پسرش نظریات احتیاط آمیزی داشته‌اند.^{۶۴}

کارهای عمرانی بدر

بر خلاف نظر بکر، مستشرق معروف که ادعا کرده است درباره‌ی فعالیت‌های عمرانی بدر اطلاعات زیادی نداریم؛^{۶۵} بدر در مدت طولانی وزارت خود کارهای عمرانی نسبتاً زیادی انجام داده است. این سخن از وصف ابوالفداء درباره‌ی شخصیت بدر به خوبی فهمیده می‌شود:

و أحسن الى الرعية فعمرت البلاد و عادت مصر و اعمالها الى احسن ما كانت

علیه^{۶۶}

بدر به یاد بود پیروزی‌ها، فتوحات و موفقیت‌هایی که در طول دوران زندگی سیاسی خود به دست می‌آورد، مناره‌ها و مسجدهایی در مناطق مختلف احداث کرده است که امروزه هر کدام بیانگر سبک هنر معماری فاطمی به شمار می‌رود.^{۶۷} یکی از ابتکارات بدر، ساختن مزارهای مسجد گونه‌ایست که رایج نمود و بعدها مورد تقلید دیگران قرار گرفت و در اواخر دوره‌ی فاطمی رواج بیش‌تری یافت. نمونه‌ی آن مشهد الرأسی است که در عسقلان احداث کرد.^{۶۸} این رسم که قبر را ضمیمه‌ی مسجد یا به آن پیوسته و متصل سازند، از زمان بدر آغاز شد و بهترین نمونه‌ی آن، مدفن و مسجدی است که بدر در دامنه‌ی کوه المقطم برای خودش بنا کرده است.^{۶۹} بدر الجمالی در سوق العطارین اسکندریه مسجد جامعی بنا کرده است که به

همین نام یعنی جامع العطارین معروف است که کار ساختن آن در ربیع الاول سال ۴۷۹ قمری به پایان رسید.^{۷۰} دلیل ساختن آن مسجد این بود که وقتی پسر بدر علیه پدر شورید و در اسکندریه متحصن شد، بدر اسکندریه را محاصره کرد. مردم پس از یک ماه امان خواستند و دروازه‌ها را برایش گشودند و بدر به میمنت این پیروزی مسجد را بنا کرد.^{۷۱} او همچنین در سال ۴۸۰ قمری دیوار شهر قاهره را تجدید بنا کرد.^{۷۲} اما مهم‌ترین کار عمرانی بدر، ساختن دروازه‌های شهر قاهره است. او سه دروازه به نام‌های باب الفتوح، باب النصر و باب زویله را توسط سه برادر بنا که از شهر رها آمده بودند بنا کرد.^{۷۳} آثار باقی مانده از دروازه‌ها، نفوذ معماری سوریه‌ی شمالی و ارمنستان را که در آن جا قوس تمام دور در کار بندی‌های سنگی فراوان یافت می‌شود، نشان می‌دهد. نمود کامل به کار بردن سنگ به جای خشت، در دروازه‌ی باب الفتوح پیداست.^{۷۴} بدر در تقویت و توسعه‌ی باروها و حصارهای شهر قاهره، به جای خشت خام، زیباترین و بهترین سنگ چینی‌ها را، که تا آن تاریخ هرگز به انجام نرسیده بود، به کار برد. بدر مانند هر صاحب منصب دیگری، ممدوح شاعران بود و شاعران زبان به مدح او می‌گشادند و طبعاً از صله‌ها و پاداش‌های او بهره‌مند می‌شدند. یکی از بزرگان و شاعرانی که بدر الجمالی را مدح کرده بود، علقمة بن عبدالرزاق علیمی بود، که اشعاری در مدح وی سرود و بدر خلعت‌ها و صله‌ها و هدیه‌های زیادی بدو بخشید که از آن جمله می‌توان به ۷۰ استر و ۱۰ هزار دینار طلا اشاره کرد.^{۷۵}

پی نوشت‌ها:

۱. ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۹۰.
۲. مقریزی، الخطط، ج ۲، ص ۱۰۱.
۳. حمدانی، همان، ص ۲۱۰.
۴. ابن خلدون، همان؛ رانسیمان، تاریخ جنگ‌های صلیبی، ج ۱، ص ۳۴۹.
۵. ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۱۲، ص ۱۵۸.
۶. حافظ ابرو، مجمع التواریخ سلطانیه، ص ۱۶۳.
۷. ابن خلدون، همان.
۸. رشید الدین فضل الله، جامع التواریخ، ص ۶۶.
۹. همان، ص ۷۷.
۱۰. مقریزی، همان.
۱۱. همان.
۱۲. ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۴۴۸.
۱۳. همان، ج ۵، ص ۲۳۰.
۱۴. ابی الفداء، المختصر فی اخبار البشر، ج ۵، ص ۵۵۰.
۱۵. ابن خلدون، همان.
۱۶. دفتری، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۲۳۴.
۱۷. ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة، ج ۵، ص ۱۹.
۱۸. ابن اثیر، الکامل، ج ۱۰، ص ۸۰؛ ابوالفداء، البداية و النهاية، ج ۱، ص ۵۴۸.
۱۹. صنهاجی، تاریخ فاطمیان، ص ۹۷.
۲۰. ابن اثیر، همان.
۲۱. دفتری، همان؛ حمدانی، دولت فاطمیان، ص ۲۰۷.
۲۲. حافظ ابرو، همان، ص ۱۶.
۲۳. صنهاجی، همان.
۲۴. ابن خلدون، همان.
۲۵. ابن خلکان، همان، ج ۲، ص ۴۴۹.
۲۶. ابن خلدون، همان.
۲۷. ابی الفداء، همان، ج ۱، ص ۵۴۹.
۲۸. سامر، دولت حمدانیان، ص ۱۶۳.
۲۹. ابن تغری بردی، همان، ج ۵، ص ۱۳.
۳۰. سامر، همان، ص ۱۶۶.
۳۱. ابی الفداء، همان، ج ۱، ص ۵۴۹.
۳۲. ابن تغری بردی، همان، ج ۵، ص ۱۵.
۳۳. ابی الفداء، همان، ج ۱، ص ۵۴۹.
۳۴. ابن اثیر، همان، ج ۱۰، ص ۸۶۱.
۳۵. ابن خلکان، همان، ج ۲، ص ۴۴۹.
۳۶. ابن تغری بردی، همان، ج ۵، ص ۱۶.
۳۷. همان.
۳۸. همان، ص ۲۰.
۳۹. ابن خلکان، همان، ج ۲، ص ۴۴۹.
۴۰. مقریزی، همان، ج ۲، ص ۱۰۲.

۴۱. ابن تغری بردی، همان، ج ۵، ص ۲۳.
۴۲. لوئیس، *تاریخ اسماعیلیان*، ص ۱۸۱.
۴۳. ابن خلدون، همان، ج ۳، ص ۹۱.
۴۴. همدانی، *جامع التواریخ*، ص ۲۱۱.
۴۵. ابن تغری بردی، همان، ج ۵، ص ۱۰۱.
۴۶. ابن خلکان، همان، ج ۱، ص ۲۹۵.
۴۷. ابی الفداء همان، ج ۲، ص ۶.
۴۸. طباطبائی، *اعلام النبلاء*، ج ۱، ص ۳۳۴.
۴۹. جوینی، *تاریخ جهانگشا*، ج ۳، ص ۸۹.
۵۰. ابن اثیر، همان، ج ۱، ص ۲۳۷؛ فدایی خراسانی؛ *تاریخ اسماعیلیه*، ص ۸۷.
۵۱. ولادیمیرونا، *تاریخ اسماعیلیان در ایران*، ص ۵۸.
۵۲. فدایی خراسانی، همان، ص ۸۷.
۵۳. شبانکاره‌ای، *مسجمع الانساب*، ص ۱۲۷؛ جوینی، همان، ج ۳، ص ۱۹۱؛ لوئیس، همان، ص ۱۹۰.
۵۴. ولادیمیرونا، همان، ص ۵۵.
۵۵. همان، ص ۶۲.
۵۶. ابن جوزی، *المنتظم*، ج ۹، ص ۱۶.
۵۷. ابن تغری بردی، همان، ج ۵، ص ۱۲۰.
۵۸. ابن اثیر، همان، ج ۱۰، ص ۱۷۶.
۵۹. ابن اثیر، همان، ص ۲۳۵.
۶۰. ابن خلدون، همان، ج ۳، ص ۹۲.
۶۱. حتی، *تاریخ عرب*، ج ۲، ص ۸۰۲.
۶۲. ابن خلدون، همان، ج ۳، ص ۹۳.
۶۳. همان، ص ۹۰.
۶۴. هاجسن، *فرقه‌ی اسماعیلیه*، ص ۴۸.
65. E.I, Vol I, P, 860 ذیل بدر الجمالی
۶۶. ابی الفداء، همان، ج ۱، ص ۵۵۰.
۶۷. حمدانی، همان، ص ۲۱۱.
۶۸. ابن خلکان، همان، ج ۲، ص ۴۵۰.
۶۹. حتی، همان، ج ۲، ص ۸۰۲.
۷۰. ابن خلکان، همان، ج ۲، ص ۴۵۰.
۷۱. ابن تغری بردی، همان، ج ۵، ص ۱۱۹.
۷۲. قلقشندی، *صبح الاعشی*، ج ۳، ص ۴۹۴.
۷۳. مقریزی، *الخطط*، ج ۲، ص ۹۹.
۷۴. هوگ ومارتن، *سبک‌شناسی هنر معماری*، ص ۷۶.
۷۵. ابن اثیر، همان، ج ۱۰، ص ۲۳۶؛ ابن خلکان، همان، ج ۲، ص ۴۴۹-۴۵۹.

منابع:

- ابن اثیر، علی بن محمد، *الکامل فی التاریخ* (بیروت، دارصادر، ۱۳۹۹ق / ۱۹۷۹م).
- ابن تغری بردی، جمال الدین ابی المحاسن یوسف، *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة* (قاهرة، وزارة الثقافة و الارشاد القومي، ۱۳۸۳ق / ۱۹۶۳م).
- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، *المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم* (بیروت، دارصادر، بی تا).
- ابن خلدون، عبدالرحمن، *تاریخ*، ترجمه ی عبدالمحمد آیتی (تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶).
- ابن خلکان، شمس الدین احمد بن محمد، *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان* (قم، منشورات رضی، ۱۳۶۴).
- ابن کثیر دمشقی، ابوالفداء حافظ ابن کثیر، *البدایة و النهایة* (بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۷ق / ۱۹۸۷م).
- ابی الفداء، عماد الدین اسماعیل، *المختصر فی اخبار البشر* (بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ق).
- جوینی، عظاملک بن بهاء الدین محمد، *تاریخ جهانگشا*، به کوشش محمد قزوینی، (تهران، انتشارات بامداد، بی تا).
- حافظ ابرو، *مجمع التواریخ السلطانیة*، به کوشش محمد مدرس زنجانی (تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۴ش).
- حتی، فیلیپ، *تاریخ عرب*، ترجمه ی ابوالقاسم پاینده (تبریز، انتشارات حاج محمد باقر کتابچی حقیقت، ۱۳۴۴ش).
- حمدانی، عباسی، *دولت فاطمیان*، ترجمه ی یعقوب آژند (تهران، انتشارات مولی، ۱۳۶۳ش).
- دفتری، فرهاد، *تاریخ و عقاید اسماعیلیه*، ترجمه ی فریدون بدره ای (تهران، انتشارات فرزاد، ۱۳۷۶ش).
- رانسیمان، استیون، *تاریخ جنگ های صلیبی*، ترجمه ی منوچهر کاشف (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱ش).
- سامر، فیصل، *دولت حمدانیان*، ترجمه ی علیرضا ذکاوتی قراگوزلو (قم، انتشارات پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰ش).
- شبانکاره ای، محمد بن علی بن محمد، *مجمع الانساب*، به کوشش میرهاشم محدث (تهران، انتشارات امیر

کبیر، ۱۳۷۶ش).

- صنهاجی، ابی عبدالله محمد، *تاریخ فاطمیان یا اخبار ملوک بنی عبید و سیرتهم*، ترجمه‌ی حجت الله جودکی (تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۸ش).

- طبایح حلبی، محمد بن راغب، *اعلام النبلاء بتاریخ حلب الشهباء* (حلب، منشورات دارالقلم العربی، ۱۴۰۸ق).

- فدایی خراسانی، محمد بن زین العابدین، *تاریخ اسماعیلیه یا هدایت المؤمنین الطالبین*، به کوشش الکساندر سیمونوف (تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲ش).

- قلقشندی، احمد بن علی، *صبح الاعشی فی صناعة الانشاء* (بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۷م).

- لوئیس برنارد، *تاریخ اسماعیلیان*، ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای (تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۲).

- مقریزی، تقی الدین احمد بن علی، *المواعظ و الاعتبار بذكر خطط و الآثار معروف به الخطط* (مکتبه مدبولی، ۱۹۹۸م).

- ولادیمیرونا، استروویالودمیلا، *تاریخ اسماعیلیان در ایران*، ترجمه‌ی پروین متروی (تهران، نشر اشاره، ۱۳۷۱ش).

- هاجسن، مارشال، *فرقه اسماعیلیه*، ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸ش).

- همدانی، رشیدالدین فضل الله، *جامع التواریخ*، به کوشش محمد تقی دانش پژوه و محمد مدرسی زنجانی (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶ش).

- هوگ، ج و هانری مارتن، *سبک‌شناسی هنر و معماری در سرزمین‌های اسلامی*، ترجمه‌ی پرویز ورجاوند (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۵۷).

- Encyclopaedia of Islam, Vol. I, Leiden, 1987.